

قسمت اول / خشونت خانوادگی از دیدگاه جامعه‌شناسی



شفق نیوز عکس:

میگنا بیتاژیان ، نازخند صبحی، نوشته:

صفحات حوادث روزنامه‌ها، هفته‌نامه‌ها و اخبار رادیو و تلویزیون منعکس‌کننده صور مختلف پرخاش‌گری و خشونت هستند که بیشترین مخاطب را نیز دارند. این گونه رفتارها چنان روبه‌رشد است که گویی در جان جامعه جای گرفته و بخشی از رفتارهای معمولی افراد شده است. هر روز با انواع خشونت و پرخاش‌گری از قبیل قتل‌های خانوادگی، آدم‌ربایی، نوزاد دزدی، نزاع‌های خیابانی و... مواجه هستیم.

خانواده امروزی با ویژگی شاخص محبت و صمیمیت و روابط عاطفی میان زن و شوهر و فرزندان در نظر گرفته می‌شود. این خانواده مطلوب می‌تواند که با کاهش تنش‌ها و فشارهای ناشی از جامعه و افراد را کمک کرده و امکان رشد و شکوفایی مطلوب برای اعضای خود را به وجود آورد.

تصویر خانواده مطلوب در اثر بررسی‌های مربوط به خشونت مورد تردید قرار گرفته است. نتایج بررسی‌هایی که دارای سابقه‌ای در حدود سه دهه هستند، مشخص کرد که خشونت در بسیاری از خانواده‌ها نسبت به زنان و کودکان و بعضاً سال‌خوردگان وجود دارد و برخلاف آنچه تا قبل گمان می‌رفت تنها در میان خانواده‌هایی با مشکلات مادی و سطح سواد و فرهنگ پایین دیده نمی‌شود بلکه همچنین در میان خانواده‌هایی با ظاهر مطلوب نیز دیده می‌شود.

در این مقاله سعی شده به سؤالاتی از این قبیل پاسخ داده شود.

این که واقعاً خشونت و پرخاش‌گری چه مفهومی دارد؟ انواع آن کدام است؟ به چه علت یا عللی از افراد در جامعه سر می‌زند؟ خشونت با انسان متولد می‌شود یا معلول محیط و یادگیری‌های اجتماعی است؟

از حدود سه دهه قبل پدیده خشونت خانوادگی در کشورهای غربی مورد توجه قرار گرفته و سرآغاز بررسی‌های خشونت از چاپ مقاله‌ای به قلم هنری کمپ (1962) آغاز شد که بر اساس مشاهدات بالینی اواز کودکان که در خانواده کتک‌خورده و در بیمارستان بستری شده بودند، نوشته شد.

او در این مقاله به توصیف و شرح سوختگی‌ها، شکستگی‌ها و سایر جراحات پرداخت. این مقاله برای اولین بار بر وجود خشونت والدین تأکید کرد، به تدریج در دهه 70 میلادی افراد مختلفی سعی کردند این پدیده را توصیف کنند. این افراد در آغاز کسانی بودند که در محیط کاری خود با خشونت خانگی مواجه می‌شوند مانند مددکاران و مشاوران مدارس، پزشکان و پرستاران و افراد پلیس و جرم‌شناسان که سعی در شناخت و تبیین عوامل موثر در ظهور این پدیده را داشتند و بعد از آن جنبش‌های حقوقی زنان و کودکان نیز نگاه خود را متوجه این پدیده کردند و با انجام گردهمایی، راه‌پیمایی و سخنرانی‌ها سعی در جلب افکار عمومی ایجاد تغییراتی در قوانین به نفع قربانیان خشونت کردند.

تأثیر مهم بررسی‌های خشونت، تغییر نگرش جامعه نسبت به پدیده خشونت در خانواده بود. اگر در سال 1976 تنها 10% از آمریکاییان این پدیده را در جامعه خود مهم تلقی می‌کردند، در سال 1982، 90% آنها به نگرش فوق‌رسیده بودند.

کار بسیار مهمی که در زمینه بررسی‌های خشونت انجام شده این بود که تنها بر وجود خشونت در خانواده که در بسیاری از روش‌های

تربیتی واددین یا رفتار معمولی زن و شوهر نسبت به یکدیگر تلقی می شود، تأکید شد و جنبه های اعمال خشونت در درون خانواده مشخص گردید، بلکه حتی بر تأثیرات آشکار و پنهان اعمال خشونت در جامعه تأکید گردید و مشخص شد که چگونه رفتاری در محدوده کاملاً "خصوصی" مانند خانواده دارای نتایج برای محدوده های "عمومی" است.

در ایران تا چند سال پیش، با اینکه برخی موارد حاد خشونت خانوادگی در مطبوعات انعکاس می یافت، اما به صورت معمول خشونت به عنوان رفتار نابهنجار فردی در نظر گرفته می شد و به مفهوم پدیده ای اجتماعی اصلاً در نظر گرفته نمی شد. به تدریج این پدیده مورد توجه سازمان ها و محافل علمی قرار گرفت. توجه به خشونت و سعی در مقابله با آن ضرورت انجام بررسی هایی را در مورد خشونت ایجاب می کند، بررسی هایی در زمینه خشونت با مشکلات متعددی روبرو است. در ایران به علت نبود اطلاعات آماری، نامشخص بودن جمعیت، مشکل دستیابی به افراد و همچنین نبود بررسی های دیگر این مشکلات شدیدترند و این امر ضرورت انجام بررسی ها را تشدید می کند.

تعریف خشونت و انواع آن:

از آنجا که خشونت بدنی ساده ترین نوع خشونت هستند تا به امروز هم اکثر محققان در این زمینه کار می کنند. تعاریف اولیه ای که برای خشونت ارائه شدند نیز بیشتر در رابطه با خشونت بدنی است. گلز و استراوس دو پژوهش گری که سال ها در زمینه خشونت خانگی فعالیت کرده اند، خشونت را به عنوان رفتاری با قصد و نیت آشکار و یا رفتاری با قصد و نیت پوشیده اما قابل درک جهت وارد کردن آسیب بدنی به فرد دیگر تعریف کرده اند. مگارژی محقق دیگر در زمینه خشونت معتقد است تعریف او انواع دیگر خشونت را نیز در بر می گیرد، او از خشونت به عنوان شکل افراطی پرخاش گرانه نام می برد که احتمالاً باعث آسیب مشخص به فرد قربانی می گردد.

خانم شهلا اعزازی؛ جامعه شناس؛ خشونت را اینگونه تعریف می کنند: وقتی شخصی در درون خانواده مقتدر است و از این اقتدار - از هر نوعی که می خواهد باشد - بدنی، اجتماعی یا اقتصادی در جهت پیشبرد امیال خود، بدون توجه به تمایل دیگری استفاده می کند، این کار خشونت است. فکر می کنم که این تعریف بسیار گسترده است و انواع خشونت را در بر می گیرد.

نظریه محرومیت:

بروکویتر معتقد است اعمال منتهی به ایجاد محدودیت همچون محرکی برای بروز رفتارهای تهاجمی عمل می نماید و انگیزه افراد را برای توسل به خشونت و اقدام به تهاجم بالا می برد به عبارت دیگر اگر فردی در نیل به هدف خود با شکست مواجه شود ناکامی حاصل احتمال پاسخ پرخاش گرانه او را افزایش می دهد. در این نظریه افراد به واسطه نیروهای محرومیت ساز بیرونی برای توسل به خشونت و اقدام به هجوم تهییج می شوند. بنابراین چنانچه خشونت در جامعه کنترل شود به واسطه علت اصلی که همان محرومیت است فقط محل آن تغییر می کند و در مواردی که مجال بیشتری دارند (مثلاً در خانواده) ظهور می یابد البته واضح است که بروز رفتارهای تهاجمی علاوه بر محرومیت نیاز به زمینه ها و پیش شرط های دیگری نیز دارد در محرومیت را باید یکی از علل این پدیده دانست.

نظریه فراگیری اجتماعی:

عنصر ثابت و مهم کلیه نظریه های جامعه شناختی احتمالاً همان است که باندورا تحت عنوان فراگیری اجتماعی از آن نام می برد. باندورا ریشه رفتارهای خشن را در محیط تعلیمی افراد می یابد ولی معتقد است فراگیری معمولاً تحت شرایط مستقیم (تنبیه یا تشویق) مشاهدات فردی صورت می گیرد و می تواند نتیجه تجارب شخصی فرد یا برگرفته از نتایج مرتب با رفتار سایر افراد باشد. برای تبدیل از مشاهده به رفتار لازم است تا آن رفتار در ذهن فرد ثبت شود. آنگاه عناصر ثبت شده ذهنی در مرحله بعدی به رفتار مشهود تبدیل می شود. این فرایند با توجه به میزان مهارت و توانایی افراد تفاوت می کند. ابعاد تنبیهی و تشویقی رفتار در سطح خارجی و وجود انگیزه لازم فاعل برای انجام فعل از دیگر مواردی هستند که بر تعدیل ذهنیت به رفتار و عبور از ذهن به عین تأثیر می گذارند. با توجه به اینکه رفتار افراد در زندگی روزمره متأثر از الگوهای متفاوتی است. باندورا سه الگوی شخصی تأثیر گذار بر رفتار خشن را مورد توجه قرار داده است: خانواده و فرهنگ های فرعی (خرده فرهنگ های مورد قبول افراد مانند گروه های هم سن و...) و فرهنگ (در قالب نهادهایی چون تلویزیون و فیلم) بنابراین تعلیم رفتارهای خشونت آمیز ممکن است از طریق القای الگوهای رفتاری در خانواده، در گروههایی که افراد عضو آن هستند یا از طریق رسانه ها صورت می گیرد.

پژوهش های اجتماعی تأکید کننده نظریه فراگیری اجتماعی هستند. مثلاً فرزندان اعمال خشن را از والدین می گیرند در دو تحقیق پاترسون "تحلیل الگوی رفتاری پسران" و تحقیق ارن و همکاران "تحلیل الگوی رفتاری فرزندان" از مهمترین عوامل شکل گیری رفتار تهاجمی فرزندان عدم حمایت پدر و مادر از آنها است. والدین روحیه تهاجمی را به فرزندان خود آموخته و آن را تقویت می کنند، حال اگر این واقعیت با ضعف فنون مدیریتی والدین در خانه و کاربرد روش هایی چون تنبیه بدنی سخت همراه گردد، کودکان متوجه رفتارهای خشن و حتی اموری فراتر از آن می شوند. تجمع عناصر مختلفی چون کاربرد زیاد رفتارهای تند و عدم توجه به اصول تربیتی، رفتار ناشایست والدین در خانه به معنای پیدایش الگویی از تهاجم است که کودکان را به سوی خود جلب می کند. بنابراین قسمتی از خشونت های بزرگ سالان ریشه در دوران کودکی دارد، به این ترتیب خشونت خانوادگی به یک فرد ختم نمی یابد و قربانی در بزرگ سالی و پس از تشکیل خانواده همان رفتار فرا گرفته در خانواده آن را در حل تعارض ها و تنش های خانوادگی به کار می گیرند، پدیده ای که درج از

آن به عنوان "گردش خشونت" نام می برد. اروینسون نیز معتقد است که مشاهده رفتار پرخاش گرانه در محیط خانواده، نه تنها موجب تقلید آن می شود، بلکه انواع پرخاش گری جدید و بدیع خلق می کند. (از 18 مطالعه انجام شده در این زمینه، 16 مطالعه نشان دهنده این است که مشاهده خشونت موجب افزایش پرخاش گری است)

البته در پژوهش های اخیر که نسبت به شناخت هر چه بیشتر خشونت و تهاجم صورت گرفته نظریه فراگیری اجتماعی تا حدی متحول شده مثلا در نظریه باندورا یک ارتباط سه گانه برای شناخت خشونت طراحی و پیشنهاد شده، این مدل مشتمل بر رفتارها، محیط، باورها و تمام چیزهای مورد علاقه شخص است و هر دو فرایند زیست شناختی و محیطی برای تحلیل خشونت و تهاجم مورد توجه قرار می گیرد، به عبارت دیگر نظریه فراگیری اجتماعی با استفاده از عوامل دیگر تقویت شده است.

تئوری هایی که بیشتر بر ارائه تنبیه های درونی برای تهاجم و خشونت استوارند در نهایت الگویی عملی (تک خطی) برای تحلیل طراحی می کنند که مطابق آن اصول و گرایشهای فردی بر رفتار شخص تأثیر می گذارند. از این منظر، گرایش های نهادینه شده کودکان در مراحل بدوی زندگی آنان نمود می یابد در حالی که نظریه های جدید همچون پاترسون قایل به وجود روابط پاندولی بین فرد و محیط هستند.

توجه به برداشت های هر فرد از توانایی و دانش خود و تأثیر این برداشت بر رفتار خود از نکاتی هستند که معمولا در تحلیل خشونت نادیده انگاشته می شوند. به همین علت باندورا معتقد است رفتار فرد نباید بسان یک متغیر ناب و خالص در نظر گرفت، بلکه همیشه باید متوجه روابط ظریف بین فرد و محیط بود. استراوس معتقد است نظریه فراگیری اجتماعی بر رابطه میان خشونت خانوادگی و ساختار اجتماعی تأکید دارد. این نظریه در پژوهشی که توسط کارتر و دیگران (1989) انجام شده نیز تأیید می گردد. کارتر معتقد است مسئله مهم در مقابل تحلیل خشونت توجه به نزدیکی یا دوری تلقی افراد و تلقی جامعه از خشونت و روحیه تهاجمی نیز بسیار حائز اهمیت است.

چنانچه این دو تلقی شبیه به هم و مثبت باشد بدیهی است که افراد تأیید و انگیزه بیشتری برای تهاجم و خشونت می یابند.

خشونت بمثابه امری فطری

اریک فروم معتقد است که انسان دارای نوعی از پرخاش گری بالقوه و ذاتی است که اساساً در پاسخ به تهدید علایق حیاتی او به طور اعم بروز می کند. این خشونت برای حفظ زیست، دفاعی ضروری است ولی نوع دیگر آن غریزی نیست بلکه تحت تاثیر یادگیری و محیط فرهنگی و اجتماعی انسان است.

فلاسفه و دانشمندان هر يك به فراخور دیدگاه خود انسان را تعریف کرده اند. براساس این تعاریف؛ یکی از ویژگی های او را در نظر گرفته اند مانند تفکر، نطق، اجتماعی بودن، خنده و... در یکی از تعاریف، الیوت ارنسون می گوید: انسان، حیوان پرخاش گر و ستیزه جوست.

خشونت بمثابه امری آموختنی

ژان ژاک روسو می گوید: انسان در محیط طبیعی، موجودی مهربان، شاد و خوب است. قیود اجتماعی او را مجبور به پرخاش گری و فساد می کند این نظریه و نمونه های دیگر به جنبه اکتسابی یادگیری پرخاش گری تأکید دارند همچنانکه فرزند خانواده خشن هرگز مهربان و صبور نخواهد بود.

بسیاری از اندیشمندان از جمله پروفیسور عدل معتقد بوده اند که انسان در محیط طبیعی خشن و بی رحم است و تنها برقراری نظم و تربیت در جامعه می تواند او را مهار کند و یا سبب تشدید غرایز طبیعی پرخاش گرانه او بشود.

نوربرت الیاس، جامعه شناس آلمانی در کتاب فرآیند تمدن (۱۹۳۹) چنین بیان می کند که در تمدن های ابتدایی بشری، استفاده از زور و اجبار عاملی بود که افراد در جامعه را مجبور به قبول حقوق و حد و مرز زندگی دیگران می کرد. این تعریف از متدین بودن را می توان تا حد قابل قبولی به مفهوم «تقوا» منطبق دانست که در ادیان الهی نسبت به آن تأکید بسیار شده است. نتیجه اینکه متدین بودن و تقوا داشتن عامل مهمی در رعایت حقوق، مدارا و پرهیز از رفتار خشونت آمیز با دیگران است. واقعیت نیز چنین است که شخص هنگامی از روش های خشونت گرایانه استفاده می کند که نتوانسته باشد دیگران را تحمل کند و در مواجه شدن با دیگران برای رعایت و تحمل دیگری، ترمزهای درونش عمل نکنند.

نوربرت الیاس معتقد است که خشونت پدیده ای است که در فرآیند اجتماعی شدن آموخته می شود و از آنجایی که عدم خشونت ورزی به سطح تمدن جامعه و رشد فرهنگ احترام به شخصیت و عقاید دیگران و روش های زندگی و شیوه های رفتاری دیگری و شکل گیری فرهنگ دموکراسی در جامعه مربوط است به نظر می رسد که محو خشونت ممکن نیست مگر آنکه در همه نهادهای رسمی و غیررسمی (مانند مدرسه و خانواده) خرد و کلان جامعه تغییر و تحولی بنیادین و مستمر و پایدار صورت گیرد، تنها در این صورت فرهنگ خشونت

ورزی جای خود را به مدارای اجتماعی خواهد سپرد.

عوامل مؤثر در بروز خشونت:

1-زمینه خانوادگی:

که خشم های کنترل نشده ناشی از عوامل ارثی، ناراحتی های عاطفی، نداشتن الگوهای مناسب و یا ترکیبی از همه اینهاست.

2-عوامل روان پزشکی و روان شناختی:

یورگمن روانکاو سوئدی در توضیح علت اعمال خشونت در تمامی خانواده ها بر نقش عوامل فردی تأکید می کند؛ او نشان می دهد در خانواده هایی که اعضای آن خود در معرض خشونت قرار گرفته اند، احتمال بروز خشونت و یا تن دادن به آن به مراتب بیشتر است. همچنین در میان شخصیت های پرخاشگر و خود شیفته نیز احتمال بروز خشونت بیشتر است.

پرایس، معتقد است که سبک پرخاش گری کاملاً متناسب با نوع شخصیت افراد است، حال آنکه گروهی دیگر مانند گیلبرت (1989) استدلال می کنند که سبک پرخاش گری به نوع شخصیت خاصی بستگی ندارد، بلکه توصیفی عام است که در بین انواع شخصیت ها از جمله شخصیت خود شیفته و شخصیت خود اجتماعی یافت می گردد، تمرکز کلیدی بر تجربه حیات به عنوان منازعه ای رقابت آمیز، بدگمانی نسبت به دیگران، ناچیز شمردن نیازهای دیگران و آمادگی برای پرخاش گری یا تهدید در موقعیت منازعه از جمله باورها و خصوصیات است و عدم مقابله با آن می کند. خجالت نیز از جمله موضوعاتی که آسیب پذیری از حیث آن از همان ابتدای زندگی آغاز شده و در سراسر دوره زندگی به صورت فعال عمل می کند. خجالت نه تنها به عنوان عامل محرکه خشونت بلکه به مثابه عامل اصلی بروز بسیاری از اشکال دیگر رفتار مطرح می باشند خجالت ارتباط نزدیکی با موضوع رتبه و مقام تجربه و ترس از ناتوانی دارد. خشونت در موقعیت های ناشی از خجالت در صورتیکه فرد کارآیی آن را احساس کند (یعنی می تواند برنده شود) و همدلی برای قربانی مانع او نگردد، می تواند توسط وی صورت گیرد. برخی درمان کنندگان منشاء بسیاری از کشمکش ها در ازدواج های ناسازگار را خجالت می دانند.

حسادت از ناحیه مرد اگر احساس کمیاب و زودگذر نباشد، شرایط خطر زایی را برای زن ایجاد می کند. مردی که عزت نفس کمی دارد، سایر مردها را دزد و راهزن می بیند و به همین دلیل ممکن است در مقان آزار و مجازات کسی برآید که برای او ارزش قایل است. مسلماً بسیاری از این عوامل حالت ناخودآگاه دارند و رفتار ناشی از آن بسیار غیر منطقی است.

3-عوامل اجتماعی:

صرف نظر از خصوصیات فردی، شرایط اجتماعی افراد نیز در کاهش یا افزایش خشونت مؤثر است، برای مثال فشارهای روانی و تنش های حاصل از آن یا بحران های اقتصادی - اجتماعی خطر بروز خشونت را افزایش می دهد.

4-مذهب:

عامل مهمی که در خشونت نقش دارد جنسیت است. زنان به دلایل مختلف در بسیاری از جوامع در جایگاه های پایین قرار دارند و هنگامی که در چنین نقش هایی قرار می گیرند، احتمال وقوع اشکالی از خشونت علیه آنها بیشتر شده و نسبت به بی عدالتی در مورد آنها توجهی وجود نخواهد داشت مسئله اینست که زنان به دلیل زن بودن شان بسیار زودتر از مردان دچار آسیب شده و از روابط اجتماعی طرد می شوند که از عوامل مؤثر در این زمینه استدلال هایی منسوب به مذهب است. در کتاب تورات، زن در نگاه توراتی جنس دوم است داستان "آدم و حوا" در بردارنده موضوعاتی، حس تقدم در این گیتی با مرد بوده، عامل وسوسه زن است، زن پدیده ای است که از مرد (آدم) گرفته شده، در انجیل مسیحیت همانطور راه نجات آدم از زندان دنیا مستلزم آن است که آدم از زن پرهیز کند.

همینطور قرآن، نیز مفسران، استدلالات متفاوتی از نگاه قرآن نسبت به زن ارائه شده است، مثلاً در آیه 34 سوره نساء آمده است: "اگر از نافرمانی آنان بیم ناکید باید نخست آنان را موعظه کنید اگر مطیع نشدند از جایگاه آنها دوری کنید باز مطیع نشدند، آنان را تنبیه کنید چنانچه اطاعت کردند دیگر حق ستمی ندارید..." برخلاف آنچه که اکثر مفسران معتقدند که این آیه لزوم تنبیه زن ناشزه را از جانب شوهرش توجیه می کند، جناب دکتر محقق داماد، استدلال می کند که مقصود این نیست که شوهر مستقیم و بلا واسطه مبادرت به زدن و تنبیه بدن خانم بکند، بلکه این آیه در مقام مخاطب حاکم شرع است. همانطور که در آیه "السارق و السارقه ناطعو ایدیهما" شخص مال باخته خودش قاضی کار خویش شود و دست دزد راقطع کند "بلکه باید به حاکم رجوع نموده و از او صلاح کار را بخواهد و این حاکم است که با توجه به مقتضیات فرد خطا کار را مجازات می کند، بر همین مبنا مرد هم باید در صورت نشوز زن خودش مبادرت به تنبیه زن نکرده بلکه باید به حاکم و قاضی مراجعه کند و صلاح کار را از وی جویا شود.

5-اقتصاد و ساختارهای اقتصادی:

این امر به طرق مختلف به اعمال خشونت منجر می شود. در بررسی های گذشته محققان به این نتیجه رسیدند که مشکلات اشتغال و مسایل مالی به ایجاد خشونت در خانواده کمک می کند. انتظارات زنان و مردان از اشتغال نقش شوهر به عنوان یک تأمین کننده، اهمیت موفقیت های شغلی و رضایت خاطر از درآمد خانواده می تواند بر بروز خشونت در روابط میان زن و شوهر تأثیر تعیین کننده داشته باشد که به تبع آن زنان و فرزندان آنها تحت تأثیر قرار می گیرند. در بسیاری از موانع نیز انتظارات خانواده با سطح درآمد خانواده همخوانی ندارد در فاصله سالهای 75-1970 به دلیل وجود بحران های شغلی در اقتصاد منازعات خانوادگی به مقدار زیاد بالا گرفت، به طور کلی با افزایش بیکاری میزان خشونت میان زن و شوهر افزایش می یابد. مردان بیکار در مقایسه با مردانی که کار پاره وقت دارند در مقایسه با مردان شاغل خشونت بیشتری در خانواده اعمال می کنند، مردانی که نمی توانند شغلی به دست آورند، ممکن است به تلافی سرخوردگی و ناکامی انسان در جامعه، بر تربیتشان نسبت به اعضای خانواده ثابت کنند.

اگر زن و شوهر نقش تقسیم کار سنتی را پذیرفته باشند، اگر شوهر نان آور خانواده و زن مسئول امور خانه باشد، اشتغال زن ممکن است نقش مردان را به مخاطره بیندازد از سوی دیگر زنان که مسئولیت سنتی در قبال موفقیت ازدواجشان را پذیرا شده اند، وقتی ازدواجشان به خشونت می کشد به احتمال زیاد احساس گناه می کنند.

با نگاهی به پرونده های خشونت های خانوادگی می توان يك نقطه مشترك را مشاهده کرد. عامل اقتصادی که در حال حاضر از علل مهم خشونت و پرخاش گری در خانواده است. والدین که برای تأمین مخارج خود بعضا در دو شیفت کار می کنند و هرگز نمی توانند آرام و خونسرد، مهربان و صمیمی باشند و کارشناسان مسائل اجتماعی بیکاری را نیز جز اولین و مهمترین آسیب های اجتماعی کشور عنوان می کنند که خود عامل اصلی پرخاش گری نیز محسوب می شود.

-6 آداب و رسوم و سنت ها:

عملکرد سنتی بازتابی است از ارزش ها و عقاید اعضای یک اجتماع که اغلب چندین نسل را در بر می گیرد. طبق اظهارات مخصوص کمسیون حقوق بشر اعمال منسوب از جهات مختلف، مانند اعمالی که مربوط به نابرابری های قدرتی عمیقاً ریشه دار در جامعه می شوند. اغلب ارتکاب خشونت بر زنان و کودکان را تشکیل می دهند. پیروی کورکورانه از این اعمال و عدم پیگیری قوی در مورد علت وجود چنین عملکردهایی کمبود اطلاعات و آموزش در نواحی بسیاری که چنین عملکردهایی در آنها حکم فرماست و همچنین عدم برخورد حکومت با این اعمال رایج و سنتی همگی اعمالی هستند که در تداوم و بقای عملکردهای سنتی که امروزه سلامتی زنان و کودکان را در آفریقا و آسیا به خطر می اندازد، مؤثر می باشند.

باید تأکید کرد که همه آداب و رسوم ها و سنت ها در جهت عدم حفظ حقوق زنان نیستند و اعمالی خاص در حقیقت حقوق و شخصیت زنان را ارتقا می بخشد و از آنها دفاع می کند. با این وجود نمی توان آن دسته از اعمال را که شکل های مشخصی از اعمال خشونت را تشکیل می دهد بر پایه زمینه های سنتی و فرهنگی توجیه کرد. تهیه جهیزیه که خانواده عروس موظف به پرداخت آن هستند. در هند به طور متوسط روزانه 5 زن به علت درگیری های مرتبط با جهیزیه توسط شوهر یا خانواده شوهر سوزانده می شود و البته بسیاری موارد هرگز گزارش نمی شود.

-7 رسانه های گروهی:

نیز با نشان دادن خشونت، از عوامل تقویت کننده خشونت هستند.

از آنجایی که تلویزیون به عنوان تنها سرگرمی در دسترس خانواده ها همواره حضور دارد شایسته است که خانواده ها نکته های زیر را رعایت نمایند:

- برنامه های مشخصی را تعقیب کنند که عاری از خشونت باشد.

- برای جایگزینی تلویزیون از وسایل مورد علاقه کودکان مثل پازل، بازیهای فکری، مداد شمعی، مداد رنگی، کاغذ، کتاب و مجلات استفاده نمایند.

- تمام رسانه های حاوی خشونت را نفی نموده و این اصل را به عنوان قانون خانوادگی بپذیرند که در خانه جایی برای خشونت وجود ندارد چه در فیلم های ویدئویی، چه در بازی های کامپیوتری، برای فعالیت های روزانه برنامه ریزی کرده و کودکان را به انجام فعالیت های دیگر تشویق کنند و به گروه های مخالف نمایش خشونت در تلویزیون بپیوندند. چون امروزه استفاده از شیوه های خشونت آمیز در رسانه های گروهی به امری بدیهی تبدیل شده و خشونت عربان از طریق تلویزیون، سینما و رایانه به نمایش گذاشته می شود به طوری که در بازی های رایانه ای، فرد به تعداد آدم هایی که به قتل می رساند امتیاز کسب می کند. این خود باعث نهادینه شدن خشونت در نظام شخصیتی- رفتاری افراد می شود.

-8 مشکلات نقش ها:

افراد خانواده تحت تأثیر عواملی چون تحصیلات، گسترش ارتباطات، رسانه های گروهی و ... انتظار آنها را از نقش یکدیگر متحول ساخته است. هر گاه در این مجموعه به هم پیوسته نقش های اجتماعی (خانواده) طرفین نتوانند انتظارات همدیگر را برآورده سازند ناسازگاری پدید می آید و شدت و وسعت این ناسازگاری به تعداد انتظارات و میزان درونی بودن آنها بستگی دارد. افراد در مواجهه با ناسازگاری چند استراتژی در پیش رو دارند، عده ای به سرکوب انتظارات خود پرداخته و از ارضای آنها چشم می پوشند. عده ای دیگر با توسل به شیوه های مختلف در مورد برآورده ساختن انتظارات خود بر می آیند. در این میان گروهی با استفاده از شیوه های اقناعی تا حدودی از انتظارات خود کاسته و به نوعی با یکدیگر به تفاهم دست می یابند، عده ای دیگر با استفاده از شیوه هایی که غالباً صیغه آمرانه دارند دیگری را مجبور به برآورده ساختن انتظارات خود می نمایند. جلوه های این نوع اخیر مواجهه بیشتر خود را در غالب خشونت می نمایانند.

خشونت علیه زنان

یکی از بارزترین خشونت ها در جامعه امروزی، خشونت علیه زنان است به طوری که یافته های مطالعاتی حاکی از آن است که در ایران نیز مانند سایر جوامع جهان خشونت علیه زنان مشکل آفرین شده است. زنانی که در معرض خشونت قرار می گیرند انواع شکلهای سوء رفتار را در زندگی فردی و اجتماعی خود تحمل می کنند.

بارداری، تحصیلات عالی و دسترسی به منابع مالی و استقلال اقتصادی و کسب درآمد، زنان را در مقابل سوء رفتار و خشونت حفاظت نمی کند. حتی در مواردی، زنان تحصیل کرده و دارای استقلال اقتصادی بهای بیشتری بابت خشونت می پردازند که از نظرها پنهان است. با وجود این یافته های مطالعاتی، هنوز تعریف مانع و جامعی از خشونت علیه زنان به دست نیامده است. آیا خشونت در کتک خوردن خلاصه می شود؟ و یا زن آزاری از موارد شناخته شده خشونت در خانواده محسوب می شود. پزشکی قانونی از جمله مراجع مهمی است که روزانه با شکایت زنانی که از ایراد ضرب و جرح توسط شوهرانشان شاکی هستند مواجه می باشد. در شرح حالی که پزشکان قانونی در بدو معاینه از قربانیان زن آزاری می گیرند این نتیجه به دست آمده است که مردهای همسر آزار غالباً افرادی با شخصیت پرخاشگر هستند در حالی که تعدادی از آنها به هنگام ابتلا به بیماری روانی معمولاً از نوع افسردگی اقدام به کتک زدن همسر خود می کنند و سایر خصوصیات چنین مردانی عبارت است از حسادت بیمارگونه و افراط در میگساری، همچنین این افراد در کودکی، خشونت های خانوادگی را تجربه کرده اند.

خشونت علیه کودکان

خشونت متقابل والدین نسبت به یکدیگر گاهی اوقات به رفتار با فرزندان نیز تعمیم داده می شود و آنها قربانی روابط خشونت و فضای خشونت آمیز در محیط خانواده می شوند. به هر حال خشونت، خشونت می آفریند و در یک رابطه متقابل، ابعاد و اشکال پیچیده تری می یابد. کودکانی که در چنین محیط خانوادگی رشد می کنند و شخصیتشان شکل می گیرد، خشونت را می آموزند. آنها یاد می گیرند که هر گاه با رفتار و گفتار کسی مخالف باشند، او را مورد تهدید قرار دهند، یا او را به زور وادار به انجام عملی کنند و یا حتی با او برخوردی فیزیکی صورت دهند. ناراحتی و نارضایتی از دیگری معمولاً با این نمادها ابراز می شود. کودکی که رفتار خشونت آمیز را در چنین خانواده ای که مدارا و تحمل دیگری در آن معنایی ندارد، می آموزد و در مراحل بعدی زندگی خود آن را به کوچی می کشاند. خشونت در نظام ذهنی و شخصیتی او تبدیل به امری مشروع می شود. او می آموزد که هرگاه حق را به جانب او ندهند، به دیگران پرخاش و حمله کند و اگر نظر او را نپذیرند حتی دیگران را مورد ضرب و شتم قرار دهد. در دومین مرحله، کودک وارد مدرسه می شود. در این محیط، اشکال دیگری از خشونت را مشاهده و تجربه می کند که انجام ندادن تکالیف منجر به تنبیه او می شود و شخصیت او در هنگام تنبیه آسیب می بیند و در یک رابطه متقابل مترصد فرصت می ماند تا خشونت را که نسبت به او روا داشته شده را علیه دیگری به کار گیرد.

خشونت در تقسیم بندی اجتماعی

هر گاه در جامعه یک گروه از گروه دیگر متمایز و تفکیک شود فاصله اجتماعی رخ می دهد و این امر عواقب دیگری با خود به همراه می آورد. افرادی که خود را در گروه خودی قرار می دهند اعمال خشونت را در مورد گروه بیرونی امری مشروع و طبیعی تلقی می نمایند و نسبت به سایرین، خود را محق می دانند همانند تماشاگران تیم فوتبال که هر کدام گروه خود را خودی و گروه دیگری را بیرونی می خوانند. عواقب چنین تقسیم بندی را بارها بین تماشاگران شاهد بوده ایم. برخوردهای خشونت آمیز حتی در بیرون از زمین فوتبال، خرد کردن شیشه اتومبیل ها، پاره کردن روکش صندلی ها به طوری که درگیری دو گروه فوتبال، کشته نیز بر جای نهاده است.

به طور کلی در جوامع توسعه نیافته از لحاظ سیاسی این معضل خود را بیشتر نشان می دهد. در جوامعی که فرهنگ گفت و شنود و بحث دو طرفه و تبادل نظر دموکراتیک وجود نداشته و یا قوت ندارد، روابط نابرابر قدرت نیز عامل اعمال خشونت از جانب اشخاص دارای قدرت بیشتر نسبت به اشخاص دارای قدرت کمتر روا می شود و نارضایتی گروه مقابل نیز از طریق رفتار خشونت آمیز ابراز می گردد.